

### نامه‌نگاری دو دوست

شیخ رئیس ابوالحسین میرزا و سید برهان الدین بلخی

دکتر یوسف اوز\*

چکیده

ابوالحسین میرزا، مشهور به شیخ رئیس (۱۲۶۴ - ۱۳۳۶ ه. ق.)، از شاهزادگان دوره قاجار و نواده فتحعلیشاه قاجار، از ادبای دوره مذکور و یکی از چهره‌های سیاسی عهد مشروطیت است. او به کشورهایمانند مصر، هندوستان و ترکیه مسافرت داشته و در این سفرها دوستانی پیدا کرده و با آنها مکاتبه نموده است، که یکی از آنها سید محمد برهان الدین بلخی (۱۸۴۹ - ۱۹۳۰ م) از شعرای ترک و پارسی زبان افغانستان است. وی در استانبول با شیخ رئیس قاجار، باب مرآوده و آشنایی گشوده و هنگام برگشت شیخ رئیس به ایران، میان این دو شخصیت، مکاتباتی صورت گرفته است، که در گفتار حاضر، به نقل این نامه‌ها پرداخته شده. نامه‌ها منقول است از یک مجموعه خطی به نام دفتر قیودات که به شماره ۷۵۶ در کتابخانه مرکز بررسیهای سلجوقی دانشگاه سلجوق، محفوظ است.

ابوالحسین میرزا معروف به شیخ رئیس، فرزند شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه (ف. ۱۲۶۴ ه. ق.) و نواده فتحعلی شاه قاجار (ف. ۱۲۵۰ ه. ق.) است. او در

\*. عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه سلجوق در قونیه، گروه زبان و ادبیات فارسی.

سال ۱۲۶۴ هـ. ق در تبریز به دنیا آمده و در سال ۱۳۳۶ هـ. ق فوت کرده است. شیخ رئیس که هم خطیب و ادیب دوره قاجار است و هم یکی از چهره‌های سیاسی عهد مشروطیت به شمار می‌رود، به صف آزادی خواهان پیوسته و در دوره دوم مجلس به عنوان نماینده مازندران وارد مجلس شده است. او در شعر «حیرت» تخلص می‌کرد. بنا به گفته حسین دانش در وادی غزل حافظ شیرازی شعر سروده و بر بعضی از غزلهای حافظ تخمیس نوشته است.<sup>۱</sup> دیوان اشعارش و دیگر تألیفات او چون اتحاد الاسلام و کتاب الابراز به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup>

شیخ رئیس مدتی به کشورهای مصر و هندوستان و عثمانی سیاحت کرده با دوست و آشنایانی مکاتبه داشته است یکی از دوستان او سید محمد برهان الدین قلیچ الحسینی البلخی است.

برهان الدین بلخی چهارمین فرزند شیخ سید سلیمان مؤلف کتاب عربی العبارة بنایع الموده است. نسب پدرش سید سلیمان که روی کتاب مزبور نام کاملش شیخ سید سلیمان بن سید ابراهیم خواجه کلان الحسینی البلخی القندوزی مقید گشته به برهان الدین قلیچ خان صاحب کتاب المفتاح می‌رسد. برهان الدین قلیچ خان صاحب کتاب المفتاح است و هم مروی است که صاحب تخت و تاج بوده و مدتی در قندوز و بدخشان حکومت داشته است.

سلیمان بلخی در سال ۱۲۲۰ هـ. ق در قریه خانقاه چال تابع شهر قندوز بلخ به دنیا آمده است. ابتدا در بخارا تحصیل علم کرده و بعد مدتی به تدریس پرداخت. در سال ۱۲۵۹ هـ. ق به هندوستان رفته و سه سال در دهلی بسر برده است. شیخ سلیمان در نزد عشایر و قبایل بلخ و قندوز و بدخشان عالیجاهی داشته است. حکمداران بلاد مزبور چون مراد اتالیق خان غازی و محمد سعید خان و محمد افضل خان بر او احترام ورزیده‌اند. شیخ سلیمان در سال ۱۲۶۹ هـ. ق. به منظور حج املاک و اموال خود را وقف کرده و به همراهی خانواده‌اش و چندین کنیز و غلام و حدود سیصد نفر مرید و مریده‌اش ترک دار و دیار گفته است. وقتی که قافله در بغداد بود سفر حج تأخیر شده و قافله سوی استانبول به راه افتاده است. سید سلیمان و همراهانش در قونیه به مدت چهار سال اقامت گزیده‌اند. قافله در سال ۱۲۷۸ هـ. ق. که در تخت سلطنت سلطان عبدسفر العزیز خان می‌نشست به استانبول رسید.

سید سلیمان در سال ۱۲۸۴ هـ. ق به مشیخت درگاه شیخ مراد البخاری النقشبندی

واقع در سمت ایوب سلطان استانبول نصب شد. در درگاه مذکور طول ده سال بست نشینی کرده است. او در همین مدت چهار کتاب عربی العباره به نامهای: اجمع الفوائد و مشرق الاکوان و غبطة الامان و ینایع الموده تألیف کرد. از این چهار کتاب ینایع الموده به همت میرزا مهدی آقای بوشهری که عنون ملک التجار داشت دوبار به چاپ رسیده است.<sup>۳</sup>

شیخ سید سلیمان بلخی در تاریخ ۶ شعبان ۱۲۹۴ هـ. ق روز پنجشنبه عازم گلشن سرای جاودان شد. او با اشخاص هم عهد خود از کشورهای دیگر چون محمد تقی طباطبائی اصفهانی و محمد افضل خان مکاتبه داشته است. چند نمونه از این نامه‌های تاریخی در کتابخانه مرکز بررسی‌های سلجوقی دانشگاه سلجوق و کتابخانه عبدالباقی گول‌بینارلی در درگاه مولانا محفوظ است.

سید محمد برهان الدین، فرزند شیخ سید سلیمان، در سال ۱۲۶۵ هـ. ق / ۱۸۴۹ م. در قندوز از توابع بلخ به دنیا آمد. بعد از تحصیل علم از پدرش سالها با ادبیات ترک و جغتایی و فارسی مشغول شد و با هر سه زبان شعر سرود. در نظم بیشتر به غزل و رباعی و مثنوی توجه نمود و بر اشعار شاعران ترک و فارسی زبان تخریس هم نوشت. او در طول عمر فقط شعر خواند و نوشت و برای کسب معیشت با کاری یا وظیفه‌ای سرگرم نشد. با حقوق اندکی که برای پدرش تخصیص شده بود بسنده کرد. در هر مجلسی که حضور داشت سخنی به زبان نیاورده تنها شعر گفته است. حتی برای آشنایانش که در کوچه بر می‌خورد، بعد از سلام به جای احوال پرسی انشاد شعر می‌کرد. بدین سبب به «شعر سیار» ملقب گشته است.

برهان الدین با شیخ رئیس و میرزا محسن خان (= مشیرالدوله بعد) از سفرای قدیم ایران در استانبول و جمال الدین اسدآبادی آشنا و دوست بود. او جمال الدین اسدآبادی را استاد خود دانسته و پروانه شیدای محفل و یکی از سه رفیق وفادار او بوده است.

برهان الدین بلخی در تاریخ ۳/۴/۱۹۳۰ م. در هگبلی آطه فوت کرد و در قبرستان آنجا مدفون شد.<sup>۴</sup>

اشعار و نوشته‌های ترکی و جغتایی و فارسی سید برهان‌الدین به دست و خط پسرش محمد موسی به صورت دفتر جمع آوری شده است. فقط یک دفتر از آنها که نام دفتر قیودات دارد در زیر معرفی شده است.

دفتر قیودات: در کتابخانه مرکز بررسی های سلجوقی دانشگاه سلجوق به شماره ۷۵۶ نگهداری می شود. در این دفتر که شامل یک تحمید فارسی و نود و هشت نامه فارسی و ترکی است صورت نامه های رسیده و ارسال شده آمده است. گرد آورنده محمد موسی و با خط تعلیق او بی جلد ۱۵۰ ص. دارای متن و سطر مختلف. نامه های زیر از این دفتر نقل شده است.

نامه اول شیخ الرئیس (ص ۳۶ - ۳۴)

یا برهان تعالی شأنه

همنشین با اتحاد است اینکه با برهان نشست

منت ایزد را که گشتم همنشین اتحاد

من از آن روزی که گشتم یار وی از لطف حق

هم رفیق اتفاقم هم قرین اتحاد

هر که بی برهان برای خویشتن دینی گرفت

نیست برهان را به گیتی غیر دین اتحاد

چون مزاج اهل دل صفرا گرفت از اختلاف

چاره نبود خبیج از سرکنکبین اتحاد

گمان نفرمایند از همدستی و دستگاه اتحاد دور افتاده باشم. با دوستان هندوستان پیوسته در شکر مکارم و نشر محامد ذات سامی التزام مخصوصی دارم و لحظه ای از تذکر روح و ریحان محاضرات دوستانه آن حضرت فارغ نتوانم بود. گوئی که در برابر چشم مصوری، احوال بنده به عون الهی و مدد روحانی اولیاء الله در اعلی درجه خوبی است. همانا به حکم دعوات قلبیه و جلوات غیبیه به آنجا منجذب شدیم له الحمد اسباب عزت و آسایش از هر مقوله فراهم است. شهر بمبی [= بمبئی] هم موقع غریبی دارد. جمیع کتاب ملل و نحل شهرستانی و دبستان المذاهب را در اینجا می توان دید و کسب اطلاعات مفیده کرد. به جناب دولت مآب اجل عالی حضرت پاشا<sup>۵</sup> زید اقباله و اصلح باله سلام عاشقانه مرا به بلاغ جمیل ابلاغ کنید. علم الله از مسافرت و مهاجرت از اسلامبول چیزی که مایه اسف بنده است همان دوری حضور انس ایشان است که عوض ندارد که «بسی گشتم تو را ثانی نبود»، حضرت جواد<sup>۶</sup> حرسه الله را دعا گویم و دیده بوس یعنی از دور بوسه بر رخ مهتاب می زنم، به حضرت معالی منزلت جناب مستطاب

سید بزرگوار<sup>۷</sup> کشف الدجی بجماله عشق و ارادت مرا تحویل بدهید. در اینجا احباب و اصحاب ایشان غالباً با مخلص مرادوه دارند و از مجاری امور ایشان استعلام می‌کنند و مذاکرات جمیله به میان می‌آید کفی علمه عن المقال. به موجب الزام دوستانه و تمهید جمیع لوازم علی العجاله پنج شش ماه دیگر در این حدود آزادی و حریت با صفای نیت و مشعر روحانیت قصد اقامه کرده‌ام. مکاتیب شما را مترصدم، فرزند گرامی حسام الدین دامن آن حضرت را می‌بوسد التماس توجه و دعا دارد.

۲۸ ذوالقعدة الحرام ۱۳۱۱ شیخ رئیس

روی ظرف: (دار السعاده) سیادتلو سماحتلو عطفوتلو پیرزاده آزاده حضرت سید برهان الدین البلخی دامت برکات وجوده ۸۶۴۲ بمبی

### نامه اول سید برهان الدین (ص ۳۶ - ۳۹)

هو

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست آورد مرز جان ز خط مشکبار دوست چه خط صفوت اندود که نور دیده گریان مرا بیفزود و مانند نور سیاه فروغ چشم جهان شد و صیقل مرآت دل و جان، چه خط حیرت افزا و سرمایه سود و سودا که راغب مفهوم چون دُرّ مکنونش دل دانشمند و دانا است و طالب بکر مضمونش برهان بلخ و بخارا «در ضمیر ما نمی‌گنجد بغیر از دوست کس» اتحاد من و آن عالیجناب به اتحاد شمس و مولانا می‌ماند:

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت دل مشتاق محبت اشتمال من در میدان وجد انگیز و شوق آباد یاد و خیال حضرت تو خوش دورانی دارد و رقص و سماع بی پایان که هر صبح و مسابانی حالت فزا یار و همدم است و با حر مخانه اسرار محرم و از لسان حال می‌گوید:

گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است

چشمم همه بر لعل لب و گردش جام است

آری در هر عصر شمس و مولانائی هست، محبوب و محبی هست، مرشد و مریدی هست، همیشه ابواب فیوضات و عنایات نامتناهی حضرت الهی مفتوح و مکشوف است:

عارف دوران بدی آن شمس مولانا ولی

صاحب برهان بود این شمس تبریزی ما

معلوم است که در ضمن سیر و سیاحت شمس تبریزی از نزد مولانا به شهر شهیر شام  
رفت و حالا که شمس تبریز ما از نزد ما به خطه هند سعادت سرانجام رفت  
چو شاه کامران گر برگدائی رفت رفت

حقا که اگر در مجلس شمع فروزانی موجود است پروانه بی پروا پیدا است و اگر در  
چمنی گل خندانی مشهود و خوشنمود است بلبل شیدا در آنجاست  
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست

می‌کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

از برای همین مطلب جلیل المال و جمیل المفاد جناب اجل عالی چه در هجر و  
حضور چه در سیر و علن دم از اتحاد می‌زند و به نظم چون دُرّ ثمین اتحاد دیباچه خط  
همایون را و دولت مقرون را تزیین فرموده‌اند که در نزد اولوالابصار از بس که قیمتمدار  
است درج صحیفه افتخار می‌کنم که این است:

هر که بی برهان برای خویشتن دینی گرفت

نیست برهان را بگیتی غیر دین اتحاد

الحق این شاه بیت شیوا که ترجمان اسرار دل شیدا است و برهان بحث و مدعا حسن  
این نظم از بیان مستغنی است.

بر فروغ خود نجوید کس دلیل

الحاصل نوید فرحت پدید عاقبت‌مندی و آبرومندی حضرت شما موجب خرسندی و  
سرمایه سربلندی ما شد، بالحصه حضرت حسام الدین جان<sup>۸</sup> که نور چشم جهان بین  
ماست دعا می‌رسانم لله الحمد والمنه. احوالات این دعاگوی خالص الجنان و اخوان و  
داعیزادگان از یمن و برکت دعای خیر آن عالی نشان در دایره امن و امان است و احوال  
بهجت قرین یوسف رضا پاشا یسره الله ما یزیده و ما یسار در کمال خوبی است که حالا از  
قید کمیسیون (= کمیسیون) مهاجرین ملغا بالمره و ارستند به شاهد نازنین امل آزاده سر  
پیوستند و به معاش مستوفای منصب پیشین اکتفا فرموده‌اند. وقتا که سلام و پیام عالی  
را به مشارالیه به بلاغ جمیل که مأمور بودم ابلاغ نمودم سرود تازه و حبور بی اندازه در  
دل ایشان حاصل شد ولیکن دیدم که تشنه زلال خامه خوشخرام جناب عالی هستند و  
مشتاق خط مشکین فام سامی، بالفور نامه شریف وفا سرانجام را نشان دادم. آنقدر

ممنون شدند بیانش از حد امکان بیرون است و فرمود اشتیاقی که به آن ستوده خصال دارم در سر حد کمال است سلام و پیام دوستانه مرا به خوبترین وجهی بنویسید. گفتم به چشم و سراپا دستخط مبارک و محبت عنوان عالی شما را مطالعه فرمودند و استحسان فراوان نمودند و به بیان خاص کرامت اختصاص آن عالیجناب انگشت بر دهان شدند و حیران. و قدوم مسعدت ملزوم برادر عالی گوهر محمد جواد بگ والا ضمیر را تبشیر می‌کنم بر دل و جان داد سرود زیاد. مولد مسعود علی السداد زاد الله عمرهما و اقبالهما تو گویی مظهر نور علی نور بشد پاشای ممدوح الخصایل

علی الخصوص بحضور لامع النور آن سید<sup>۹</sup> حمید الخصال و محبوب القلوب که فی الحقیقه جمال جان افروزی دادند و حسن دل آرائی سلام عالی را رسانیدم، بسیار محظوظ شدند و فرمود از طرف ما هم به آنجناب سلامی بنویس. گفتم: پس از سلام حرف دیگر دارید؟ گفتند: بلی دارم. گفتم: آن چیست؟ فرمود: در مقارنت عزت و حرمت موهومی می‌بینم حضرت شیخ رئیس دلشادند، ولی از دولت و سعادت دائمی مطلب مقدس بسیار دور افتادند، اگر به وعده وفا بکنند بر وفق دلخواه ایشان ضامن حصول مقاصد ایشان خواهم شد. امروز سید مشار الیه مقرب سلطان فریدون فراست و محبوب خاقان معدلت گستر مهر عز و اقبالش درخشان است و ماه شکوه و اجلالش تابان، شهنسوار طبعش یکه تاز است و شاهباز همتش بالا پرواز، مظهر توجه عال العال ظل الله است و محرم اسرار خاص الخاص پادشاه، بختش یار است و مؤنسش شهریار اخوان الصفا<sup>۱۰</sup> که همچو این داعی مهر آیین ثناگوی و مدحت خوان جناب عالی هستند سلام می‌رسانند و التماس دعا دارند و داعیزادگان<sup>۱۱</sup> دست کرم پیوست جناب عالی را می‌بوسند و از دعوات کثیر البرکات آن بزرگوار امیدوارند و امید واثق و ترقب صادق از آن خاور جهان فضل و هنر آن است که با فروغ و پرتوی دل مستمند ما را منور نمایند و مس وجود خاک آلود این درویش نیازمند را با نظر کیمیا اثر خویش نرم گردانند و گاه گاهی این مشتاق دیدار را بالتفاتنامه<sup>۱۲</sup> [ی] بفرمایند و به سلام و پیامی سربلند، اگرچه تسوید ارقام ناتمام به تطویل انجامید و سیاق نیازنامه به گستاخی کشید، اهل اشتیاق و دیوانه فراق را معذور باید داشت، اشتیاقی به قرب حضرت کم شرحها لایتم بالقلم زیاده چه نگارش یابد آفتاب سعادت و هدایت و ارشاد از مشرق فیض آباد طالع و لامع باد، بالنبی و آله الامجاد السلام علیکم.

دعاگوی کمترین محمد برهان الدین الحسینی البلخی

روی ظرف: من دارالسعادة الی بومبای

(بمنه تعالی)

حالا این رقیمة الدعاء به مطالعه ساطعه زبده النجباء الکاملین و قدوة العلماء المحققین و عمدة الفضلاء المدققین جامع الفضائل الجليلة مستجمع الخصال الجميلة شمس العلم و العرفان بحر الکمال و الاحسان علامة العصر فهامة الدهر برهان الطريقة ترجمان الحقيقة مربی الخاص و العام مرشد رشیدان نام جنید الزمان بایزید الدوران مروج الشریعة الغراء المحمدية مؤیدالدين الحنیف الاحمدية فخر العرفاء و ذخر الادباء استاذ الكل اعنى مولانا و من كل الوجوه اولینا الحاج شیخ الرئيس ابو الحسن میرزا سلمه الله تعالی و ادام ایام عمره و شرفه الأعزّ الأعلى علی مشرف باد.

نامه دوم شیخ الرئيس (ص ۴۱ - ۴۰)

هو المعز عظم سلطانه و غلب برهانه

وقتی در طی قصیده گفته بودم اکنون مناسبت مقصود آمد:

جهان زن دان و مرد حق در آن پیوسته زندانش

که یوسف را همی بردند از زندان به زندانش

ولولا أن رأى برهان ربه باز یوسف را

ز دام مکر برهانش خداونداه به برهانش

رقیمه مودت شمیمه ساعد ارادت را تمیمه مرا از سجون شجون رهایی داد و به آسایش عالم کبریایی و آزادی دیار آشنایی راهنمایی کرد، از این قند پاری که به بنگاله آمد باز حدیث سرو و گل و لاله تازه شد مبادا خالیت شکر ز منقار که خط شیرینت خطه هندوستان و کام دوستان را شکرستان کرد:

تجلّی لی المحبوب فی طیّ رقعة

هزار آفرین بر رشحه قلمت و جلوه کرمت که محرک سلسله اذواق شد و مسکن

التهاب خاطر مشتاق آن عهدیت باد که:

از بام و در مرا هر دم پیام یار و خط دلبر آمد

علم الله تعالی امروز جناب سامی و آن محب عزیز گرامی را برهان دین اتحاد و سلطان آیین و داد می دانم یا لیت که بار دیگر آن محضر انس و صفا میسر شود و با آن حضرت در معنی و صورت همدست و همدستان باشیم و عشقیات اطوار و طیبیات افکار را بشنوم و خنده ها کنم:



تو مثال شادی و ما خنده‌ایم که نتیجه شادی فرخنده‌ایم  
 در ضمن گذارش مهر گذارش از سلامت مزاج جناب دولتمآب اجل عالی حضرت  
 پاشا<sup>۱۲</sup> بشارت داده بودید زائد الوصف مسرور شدم و ازینکه بحمد الله تعالی از شجره  
 ثمره دولت دمیده و نور چشم دیگر از غیب نورسیده مزید شمع حاصل شد. جعل الله  
 کلمة باقیة و حفظة فی جنته و اقیة سلام خالصانه مخلصانه مرا در موقع خصوصی تبلیغ  
 کنید از احوال شخصی بنده بخواهند در سایه توسل و سرمایه توکل  
 راهروگر صد هنر دارد توکل بایش

الحمد لله تعالی من جمیع الوجوه خوش می‌گذرد قدردانیها و مهربانیهای این میزبان  
 محترم و الاجناب<sup>۳۱</sup> به طور خرق عادت است و همه روزه در زیادت از بیلاقات و  
 نزهتگاه مراجعت کرده‌ام در بمبی هستم عزیمت شرفیابی آستان قدسی علوی روحی  
 فداه و سایر روضات مبارکه علی مشرفیها آلف سلام در نظر است اگرچه سخت  
 ممانعت دارند به ملاحظه تقاهت فرزند حسام الدین حفظة الله چند یوم تعویق در  
 حرکت، انشاء الله تعالی در شهر جمادی عزم جزم است.

۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲ شیخ رئیس

نامه سوم شیخ رئیس (ص ۴۲)

هو

آقای بزرگوار بنده ای در همه حال یار بنده  
 تفویض تو کرده‌ام دل خویش ای جبر تو اختیار بنده  
 غزلی در این ایام به مناسبتی مطرح مذاکره ظرفا شد. خاطر افسرده بنده هم به خیال  
 شما نشاطی آورد و بساطی گسترد مضامین هندی را با لطائف رندی بهم آمیخت و چند  
 شعری ساخت و پرداخت مستعجلانه نسخه خدمت شما تقدیم کردم، بشرط اینکه با  
 خط خوش بنویسید و برای تنشيط خاطر برهان زادگان<sup>۱۴</sup> وسیلة التذکر باشد شاید که  
 سخن سنجی هم پیدا کنید که بخواند و بداند اخوان الصفا<sup>۵۱</sup> را سلام برسانید و التماس  
 دعا کنید.

۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲ شیخ رئیس

هو العزيز تعالى برهانه

دانم آن شوخ پری روز چه رو می گیرد  
مگر از چشم بدان روی نکو می گیرد  
ماه اگر خواست که همروی تو گیرد خود را  
من گرفتم تو رضا او بچه رو می گیرد  
هر سحرگه که بکویش گذرد باد صبا  
نکته‌ی عاریه زان غالیه بو می گیرد  
آنکه در مدرسه ابریق کشیدی همه روز  
دیدم امروز به میخانه سبو می گیرد  
پیر ما گفت هنیئاً می بی غصه بنوش  
لقمه وقف مخور زانکه گلو می گیرد  
به نمازی که کند شیخ ریایی چه اثر  
آنکه از خون دل خلق وضو می گیرد  
مشکن از سنگ ملامت دل مردان خدا  
تو مپندار که آینه رفو می گیرد  
گفتم آن خال سیه گنج دهان تو گرفت  
گفت هندو بچه ای سرّ مگو می گیرد  
چنبر زلف بر افشان و دل ما بستان  
فرصت باد که چوگان تو کو می گیرد  
نشأ مستیم از سر بپرد چون دو سه جام  
آن بت عربده خو مفسده جو می گیرد  
خیز و مردانه ازین دنیی دون دست بشو  
که هزاران چو تو این فاحشه شو می گیرد  
نیست دلگیری رندان ز کم و بیش جهان  
دل ما جلوه او جذبه هو می گیرد  
تراوش خاطر عاجزانه محبت خزانه شیخ الرئیس در بمبی

۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲

نامه چهارم شیخ الرئيس مخصوص جمال الدين افغانی

به توسط محمد برهان الدين بلخی، (ص ۴۳)

حضرت عظمت کامل المیل فی نشر الطریقه بل هم کمیل فی حدیث الحقیقه عرض کنید.

حسب الاراده محو الموهوم می‌کنم تا صحو المعلوم از طرف سامی چگونه ظهور کند و در کشف سبحات جلال و تابش اشعه جلوات جمال اشارتهای روحانی و بشارتهای پنهانی معنی اعنی الصباح عن المصباح را بر ما روشن نماید. عهد ما با تونه عهدی که تغییر بیذیرد، العهد مستول و الوفا مألول ربنا سمعنا و اطعنا مرحبا بسیدنا و مؤیدنا.  
۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲ شیخ الرئيس

روی ظرف: اسلامبول

به نظر محبت منظر جناب مستطاب معارف نصاب لطائف النساب سلیل الاقطاب و فخر الانجاب قره‌العين الموحدين حضرت برهان الحسينی البلخی زاد شوقه و دامه ذوقه ملحوظ آید.

۲۱ ربیع الآخر ۱۳۱۲ بمبی ۸۶۴۲

مهر شیخ الرئيس ۱۲۸۰

شقه‌ای از نامه ارسال شده برای سید اشرف از واعظان ایران.

این پاره از طرف سید اشرف به دست برهان الدين بلخی سپرده شده است. (ص ۴۴)  
خدمت جناب آقای برهان الدين سلمه الله سابقاً چیزی عرض کردم منتظر جوابم فراموشش نشده‌اند و نمی‌شوند بدگمانی نداشته باشند آن هم در حق من.

در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود  
شیخ الرئيس

نامه دوم برهان الدين بلخی (ص ۴۵-۴۷)

عالی حضرت سامی منزلت رشاد تمآب کمالات اکتساب مرشد روشن ضمیر مربی بی نظیر سالار نجبا سرخیل عرفا شهسوار عرصه عرفان خاقان اقلیم بیان خسرو ملک سخن الملقب به میرزا ابوالحسن المتخلص به حیرت حضرت شیخ الرئيس حفظه الله الملك المتعال و زاد عمره العزيز و اجلاله العال

مرا هوای سحرگه پیام یار آورد      نسیم بوی بهشتی از آن دیار آورد  
 غلام فصل بهارم که هر ورق ز گلش      مرا بتازه پیامی ز روی یار آورد  
 بصد زبان نتوان گفت شکر این نعمت      اگرچه از پس صد ساله انتظار آورد  
 باد صبا که مبشر درماندگان است و پیامبر دردمندان از برای تطیب خاطر محزون  
 بیت الاحزان من غریب آمد و بوی دلجوی حیب آورد. کزو دماغ دلم معنبر گشت و  
 مشام جانم معطر. بعد از شکران فراوان بدو گفتم:

ای نفس خرم باد صبا      از بر یار آمده مرحبا

متعاقب آن بشارت عظمی علی رغم حاسد قاصد رهیما نامه مهر و وفا را به این  
 عاشق مشتاق رسانید و بالمره را این گرفتار را از قید غم انفس و آفاق برهانید و مضمون  
 چون در مکنون آن منکوش گوش من مدهوش شد. فروغ حسن عباراتش دیده مرا  
 روشن کرد و فیض بخش نکاتش دل مرا گلشن نمود.

چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت      حقوق خدمت ما عرضه کرد بر کرمت  
 حقا که رشحات خامه معجز بیانت لذت آب حیات خضر نبی مکرم دارد و معجزات  
 خط عبیر افشانت خاصیت ابن مریم از آن تشنه دلان بیابان هجران تسکین عطش کرد  
 و اطفای آتش آب حیوانش ز منقار بلاغت می چکد. طوطی خوش لهجه یعنی کلک  
 شکر خای تو ابکار افکار پر تو بار آن جناب عالیمقدار که مانند لؤلؤی خوشاب قیمتدار  
 است و نایاب از کمال الثفات نامزد این طالب خانه بردوش و دریا خروش نموده اید.  
 حال به صد جان طلبکار آن گهرم و به چار چشم منتظم لعل حیات بخش تو جایی که  
 دم زند.

نبود مسیح را ز خجالت مجال دم

توجهاتی که درباره این درویش دلریش دارید، تخمیساتش را که از قبیل ترهاتست  
 توصیف فرموده اید:

دلنشین شد سخنم تا تو قبولش کردی      آری آری سخن عشق نشانی دارد  
 خدا می داند که به آن بزرگوار ارادت تمام دارم و محبت ما لا کلام و دائم الاوقات  
 بدعوات خیریه و اثنیه جمیله آن واجب الاحترامی مشغولی و مسئولی داریم و زمانی  
 نمی گذرد بی یاد جناب عالی و آنی منقضی نمی گردد بی خیال فیض مآب سامی.  
 گر دورم از تو نقش توام در نظر بس است

دل پیش توست دولت من اینقدر بس است

و الحاصل عرض و نیاز مهجوران پرسوز و گداز آن است که این غریبان را گاه گاهی از گوشه خاطر مودت ذخایر محو و سهو نساخته به دعای سحری یاد آور باشند و از نظر کیمیا اثر کامور گردانند و دیگر اینکه به نور چشمان و دوستان طهران احترامات و تسلیمات ما را تبلیغ بفرمائید و داعیزادگان سید محمد موسی و سید سلیمان جلال الدین و سید احمد عیسی و دوستان قدیم استانبول دست کرم پیوست شما را بوسیده التماس دعا دارند و برادران گرامیان شیخ سید عبدالقادر و سید محمد بهاء الدین سلام فراوان می‌رسانند.

باقی جمالت آفتاب هر نظر باد ز خوبی روی خوبت خوبتر باد  
فی ۱۲ جماد الاولی ۱۳۲۴ و فی ۲۰ حزیران سنه ۱۳۲۲ یوم الخمیس

دعاگوی مهر آیین  
سید محمد برهان الدین الحسینی البلخی

نامه پنجم شیخ رئیس، (ص ۱۴۹)

مهر شیخ رئیس

۱۲ ربیع المولود ۱۳۲۴ طهران

حضرت معارف آیت محامد رایت سراپا هوش و درایت برهان الدین قلیچ الحسینی البلخی دامت برکاته کلک مشکین یادی از این مسکین کرده و خاطر پریشان را وسیله تسکین فرستاده

گل ما عزم بوستان کردی عجبای یاد دوستان کردی  
متذکر روزگار وصل و عوالم انسی شدم

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش بساز جوید روزگار وصل خویش  
علم الله تشنه دیدار و مستسقی آن اشعار آبدار و افکار تابدار هستم و بنشاء همین  
آرزو مستم. تخمیسات بدیعه با تجنیسات منیعه در محفل ادبا و فضلا مطرح مذاکره شد  
و محرک اشواق اولی الاذواق آمد هر کوشنید گفتا لله در قائل اگر فرصتی بدست آید از  
خیالات جدیده و مقالات مفیده خودم که نتیجه خاطر عاجزانه و از ذخائر این خزانه  
تقدیم می‌کنم که به توسط جناب مستطاب معالی نصاب حاجی رضا قلی خان به  
ملاحظه جناب سامی برسد و موجب وجد و حال و منشط خیال گردد  
کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

دوستان و احباب دارالسعاده که در حق بنده صادق العقیده و ثابت الاراده سلام و  
ثنای دوستانه دعا و صفای خالصانه مرا ابلاغ فرمایند و رشته مکاتبات را متصل و غیر  
منفصل نخواهید کرد زیاده  
شیخ رئیس

از مجموعه تخمیسات، (گ ۸a - ۹b)

تخمیس هشت بیت از غزل بی بدل حضرت الحاج ابوالحسین میرزای قاجاری  
المعروف به شیخ رئیس

هاله گون معجری چون مه بسر می گیرد  
لاله آسا بکف خویش سبو می گیرد  
همچو گل در بر خود رنگی و بو می گیرد

دانم آن شوخ پری روز چه رو می گیرد  
مگر از چشم بدان روی نکو می گیرد

ای تو با حسن جهانسوز نداری همتا  
نیست جز شعله مهر رخ تو در دلها  
هست افسانه زلف چو شبت در هر جا

ماه اگر خواست که همروی تو گیرد خود را  
من گرفتم تو رضا او بچه رو می گیرد

ز آتش روی او گرم است چه خوش بزم صفا  
هست در لعل لبش خاصیت آب بقا  
خاکپایش که بود سرمه چشم سر ما

هر سحر گه که بکوبش گذرد باد صبا  
نکته‌ی عاریه زان غالیه بو می گیرد

هست در اهل خرابات بسی سازی و سوز  
خاصه عشق رخ چون مهر جهان سوز تموز  
خواجه مردانه برو مسئله عشق آموز

آنکه در مدرسه ابریق کشیدی همه روز  
دیدم امروز به میخانه سبو می‌گیرد

من که مستانه درین بزمگه نوشانوش  
برکشم می ز کف مغبچه باده فروش  
من از آن خالی نیم بحروش از جوش و خروش  
پیر ما گفت هنینا می‌بی غصه بنوش  
لقمه وقف مخور زانکه گلو می‌گیرد

مرد عاشق که بصد سوز دل و دیده تر  
سر به محراب مناجات نهد شام و سحر  
نکند در دل او جز غم دلدار اثر  
به نمازی که کند شیخ ریائی چه اثر  
آنکه از خون دل خلق وضو می‌گیرد

هست در کسوت درویش برهنه سر و پا  
بسا هست شاهان ملک فقر و فنا  
هیچ تو طعنه بر ایشان مزن از جهل و عما  
مشکن از سنگ ملامت دل مردان خدا  
تو مپندار که آیینه رفو می‌گیرد

گفتم عالم را که صیت حسن و آن تو گرفت  
همچو من خسته بیر سرو چمان تو گرفت  
گفتمش زلفت رخ صبر برگ سان تو گرفت  
گفتم آن خال سیه کُنج دهان تو گرفت  
گفت هندو بچه [ای] سرّ مگو می‌گیرد

۱۸ ذی الحجّه ۱۳۳۰/۱۵ تشرین ثانی رومی ۱۹۱۱

قوزغنجق تپه - بگلربیگی یولی

## پی‌نوشت‌ها

۱. حسین دانش، تعلیم لسان فارسی، استانبول، ۱۳۳۱، مطبعه عامره، قسم ثالث، ص. ۲۷۱.
۲. برای کتاب نامه درباره شیخ‌الرئیس رجوع شود به: ع. خیامپور، فرهنگ سخنوران، چاپ دوم، ج. ۱، ۱۳۶۷، ص ۲۸۶.
۳. شیخ سلیمان، ینایع الموده، استانبول، ۱۳۰۱ هـ. ق. مطبعه اختر، ۲ جلد، ۵۳۷ ص.؛ استانبول، ۱۳۰۲ هـ. ق. مطبعه شرکت ایرانیه، ۲ جلد، ۵۳۷+۳ ص.
۴. رجوع شود به:  
İbnülemin Mahmut kemal, Son Asir Türk Şairleri, İstanbul, 1930. s. 182-183 İbnülemin, Son Hattatlar, İstanbul, 1970, s.523-524; Şadedin Nüzhet Ergun, Türk Şairleri, cilt: II, İstanbul, 1937, s. 874-579.
۵. یوسف رضا پاشا رئیس سابق قومسیون [= کمیسیون] عموم مهاجرین.
۶. محمد جواد، بزرگ یوسف رضا پاشا.
۷. شیخ جمال‌الدین افغانی.
۸. فرزند کوچک شیخ‌الرئیس
۹. جمال‌الدین افغانی
۱۰. شیخ سید عبدالقادر و سید محمد بهاء‌الدین بلخی، دو فرزند شیخ سید سلیمان.
۱۱. فرزندان برهان‌الدین بلخی سید یحیا [= یحیی] کمال‌الدین و محمد موسی و سلیمان جلال‌الدین.
۱۲. یوسف رضا پاشا.
۱۳. سلطان محمد شاه از حکمداران هندوستان.
۱۴. سیدیحیا کمال‌الدین، محمد موسی، سلیمان جلال‌الدین. احمد عیسی فرزند چهارم سید محمد برهان‌الدین پس از هفت سال از تحریر این نامه به دنیا آمده است.
۱۵. شیخ سید عبدالقادر البلخی، سیدمحمد بهاء‌الدین الحق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



هر که در بهان بفرزندش تن برنی گرفت  
بیست بهان را یکی خیرین اتحاد  
چون مناج اهل صلوات گرفت از اختلاف  
چاه بود هیچ از سرگسب اتحاد

کمان تو را نیز از بهرستی در سگانه اتحاد دور افتاده باشم با دوستان همدمستان  
بپیرست در سگ کلیم و نشو و نماست سالی از انکار مخصوصی دارم و نظمه  
از تذکر روح و جریان حکما منزهت در کتاب آن حضرت تاریخ مناج اولم گویند که  
در بار چشم معصوم احوال بسته و بعین آن و مدد روحانی اولیا الله در احوال برهم  
خود سلف ها تا یکی دولت کفایت و جلالت غیبت با بنی سنجید ششم  
لا اله الا انت عورت و اما شیخ از هر موقول از هم است شخصی هم مرتفع بخوبی  
که در جمیع کتاب لال و کل شخص کتابی و در کتاب المذاهب را در این کتاب است  
و کسب المارعات مغفوم کرد بنیاب دولت است اجل عالم حضرت با شا  
(عوم پروردگار به پیشانی خود بنیابها) زیرا اتفاقا در اصل عالم سوار ما شفا از علم  
بناج میل اطلاع کسب علم الله از سوار است که عویس مذکور که یکی در آن کتاب  
بیزه است همان دور در هر علم را نشانی است که عویس مذکور که یکی در آن کتاب  
حضرت جواد (با تامل خود نموده عیاد باشد) هر سه اسرار و حکای و دیده بود که یکی  
از دور بود برقع محتاب ششم حضرت معالی منزلت جناب است کتابت سید زکریا  
(شیخ عالی مقامه قاضی نعم) کشف الایجاب بحال عشق و ارادت مرا تحمل بهیبه در اینها  
احجاب و اسباب ایشان غالباً با خاصص مرادوه دارند و از عبارات اوست اینها  
استعلام میکنند و مدارات عیاد بنیان می آید عیاد علمین العقال

بخط محبت نظر بنای سلفان رضا لطیف اکابر است اولی القائل  
و فر اول اتحاد قومه اعیان المؤمنین حضرت بهان لایق است بلخی  
را از سقوت و نام ذوق طوبی و ایزد ۲۱ تاریخ آفر ۱۳۱۲  
بخط محبتی  
۸۸۱۲

شیخ نجفی

هر که در بهان بفرزندش تن برنی گرفت  
بیست بهان را یکی خیرین اتحاد  
چون مناج اهل صلوات گرفت از اختلاف  
چاه بود هیچ از سرگسب اتحاد

کمان تو را نیز از بهرستی در سگانه اتحاد دور افتاده باشم با دوستان همدمستان  
بپیرست در سگ کلیم و نشو و نماست سالی از انکار مخصوصی دارم و نظمه  
از تذکر روح و جریان حکما منزهت در کتاب آن حضرت تاریخ مناج اولم گویند که  
در بار چشم معصوم احوال بسته و بعین آن و مدد روحانی اولیا الله در احوال برهم  
خود سلف ها تا یکی دولت کفایت و جلالت غیبت با بنی سنجید ششم  
لا اله الا انت عورت و اما شیخ از هر موقول از هم است شخصی هم مرتفع بخوبی  
که در جمیع کتاب لال و کل شخص کتابی و در کتاب المذاهب را در این کتاب است  
و کسب المارعات مغفوم کرد بنیاب دولت است اجل عالم حضرت با شا  
(عوم پروردگار به پیشانی خود بنیابها) زیرا اتفاقا در اصل عالم سوار ما شفا از علم  
بناج میل اطلاع کسب علم الله از سوار است که عویس مذکور که یکی در آن کتاب  
بیزه است همان دور در هر علم را نشانی است که عویس مذکور که یکی در آن کتاب  
حضرت جواد (با تامل خود نموده عیاد باشد) هر سه اسرار و حکای و دیده بود که یکی  
از دور بود برقع محتاب ششم حضرت معالی منزلت جناب است کتابت سید زکریا  
(شیخ عالی مقامه قاضی نعم) کشف الایجاب بحال عشق و ارادت مرا تحمل بهیبه در اینها  
احجاب و اسباب ایشان غالباً با خاصص مرادوه دارند و از عبارات اوست اینها  
استعلام میکنند و مدارات عیاد بنیان می آید عیاد علمین العقال

بخط محبتی  
۸۸۱۲

بازه وارستاند. و شاهدان ازین امر بجز آریه سر به پیوستند  
 و به عیاش مستوفای منصب پدشاه آنگاه فرموده اند. و تقاضای سلام  
 و پیام عالی را به شاه عالی ببلایج جمیل که ما به فرمودیم ابلاغ نمودیم سرور  
 تا در وجوب بی اتنازه در اول ایشان حاصل شد. ولیکن در این مرتبه  
 خیال حاصل نمودیم جناب عالی هستند. و مشتاقان خط مشایخان فایده  
 الفوق ضامن طبع نامه شریف و فایده بسیار نام ایشان نام افقد مزین  
 شد. بلکه پیش از این امکان بیرون است. و فرمود اشتیاقی که با آن  
 مستوره خصمال نام در سرحد کمال است. سلام و پیام بگفته شد. مرا  
 بخوبی بین و در بی نوبت بگفته شد. و سایر ادب تحفظ مبارک و محبت  
 عنوان عالی شما را مطالعه کردیم. و استحقاق فراوان نمودند. و بدیانت  
 خاص حکایت اختصار آن عالی جناب انکس بر دهان شده اند.  
 و حیران و قدوم سعادت ما درین راه عالم را هر چه بجا آید و الا  
 شهور را پیش می کشیم. و دل و جان دادیم و بزرگوار. و مولا مستور علی السلام  
 بزرگوار الله عزوجل و اقبالها توفیقی و مظهر توفیق علی بن ابی طالب  
 علی الخصوص بحضور لامع الهی آن سرینار و مردم الهیه باقی حمید  
 الضیال و عبودیت القلوب که فی الشیخه جماله و کمال توفیق دارند. و حسن و کمال  
 آبرائی سلام عالی را رسانیدیم. و سایر محظوظان شما شد. و فرمود اول فریاد هم  
 این جناب سلامی بنویسند. گفتیم پس از سلام حرفه دیگر بفرماید. گفتند بلی نام  
 گفتیم آن چیست فرمود. در مقام بی عزت و محرومیت مکه می بینیم  
 حکایت شیخ الیقین را نشانید. و ما از دولت و سعادت نامی مطلب مقابله  
 بسیار در دنیا افتادند. اگر بیعده و فایده اند. بر وفق و خفا خواه ایشان ضامن

حصول مقاصد ایشان خواهم شد امروزه مدد مشاواله مقرب سلطان ۳۹  
 فرمودند و از دست و محبت خاقان سعادت کسرت مویر و از اشیای نیک و صالحت  
 و ماه شکوه و اجلاش نامان شوسوار لبیش که تا از است. و شاهدان هفت  
 بالا میروان مظهر توفیق عالی الحال تلو الله است. و محرم اسرار خاص نامان با و شاهدان  
 بخشش و ایست. و مؤمنان شورش را در اخوان الصفا که از شیخ سلیمان مردم و سایر  
 به ابراهیم مردم) همو این راهی میرا بین شاکوی و مدحتخوان جناب عالی هستند.  
 سلام می رسانند. و التماس دعا دارند. و راعین و کسان (مردم) بی کمالیه. و مردمی  
 سفارش مولا الهیه) دست کم بیوست جناب عالی را می بگویند. و از دعوات کثیر  
 البکات آن بزرگوار امیدوارند. و امید واتی و ترقب صادق الان خاود  
 جوان فضل و هدایت است که با فریغ و بی توفی دل مستمند ما را منظور نمایند  
 و من وجود خاود الود این مردیش تا از من بدارم. و از کمالی از خوشی بزرگوارند.  
 و گاه کاهی این مشتاق دیدار با االقاف تا من خراب ندیده ایم. و سلام و پیامی  
 سر بلند. اگر چه تسوید ارقام تا تمام مطلوب باشد. و سابق تا نامه کسرت  
 کشید. اهل اشتیاق و دیوانه فریاد و معذور با داشت. اشتیاقی بفریختیم  
 شعرا لایم بالقلم بزرگوار. چه نکاش باید آفتاب سعادت و هدایت و ارشاد  
 از مشرق فیض آباد طلوع و لامع باد بالینی راه الامجاد السلام علیکم  
 من و السلام (بمدرتعالی) البیتها فی ۱۲ شویخ اولی الامم و کمالی کسرت  
 حال این مرتبه الهیه بمطالعه سلفه و سینه زنده انجیر الکاملیه و فقه  
 کفار المنصفه و عمده الفقه الرقیبه جامع الفوائد بالبله سنجاریه  
 الجله شریع و مفاهم جواهر الامم و عمده الفقه منزهة الرفر و هدهد لایق  
 زهر الشیخه علی القاسم و السلام مرتب و شرف نام جلاله. و از ابراهیم مردم و سایر  
 الریبه بزرگوار انجیر الودیه فریاد و در فریاد و استاذ الاعمالی و سایر  
 الفروع شیخ الریسه الودیه بزرگوار. و اصفاه و از نام مردم و سینه از اهل شیخیه  
 بیرون

نموده تا به نام الیقین میرزا

بزرگوار

برهان بود این شمس تزیین ما ، معلوم است که در ضمن سر و سباحت ۳۷  
 شمس تزیین از نزد مولانا اشیر شریب شام فروت و حال آنکه شمس تزیین ما  
 از نزد ما بنظر هند سعادت سلیمان فروت جبرئیل شاه کارکن اکبر آباد است  
 حکاکه اگر در مجلس شمع فروزان میبود است پروان زری پویا بدست ، و اگر  
 بهر چینی کل خدائی مشهور و خوش بنام است بلبل شاه باهرا بنام است و این خوش  
 آنجاست که دلدارا بنام است ، مکرم هویدا که خرد ، مایا بنام است از برای همین ،  
 جلیل القاد و جمیل القاد جناب طرب عالی چه در هر چه حضور ، چند مرتبه و علت  
 دم از اتحاد میزند ، و منقطع چون در زمین اتحاد دنیا خط هر ایزد است  
 و دولت مقرون تر زمین فزوده آنکه در نزد اولوالعباد ازینکه قیمتدار است  
 شایسته آنکه در هیچ صحیفه ای نیاید که ایست که ایست که ایست که ایست که ایست  
 زنی کفوت ، نیست ترهان که یکی غیر دیگری اتحاد الحق این شاه بدست است  
 ترجمان اسرار دلش را است و برهان محبت و مدعا حسن این نظر زبانیان  
 مستعینست ، بزور غم خورگین بخوبی کس دلیل الحاصل نویذ فرجت باید  
 عاقبتی و آبرو مندی حضرت شما موجب خرسندی و سزایند زبانی باشد  
 بالخاصه حضرت صاحب الدین گانگه ( شیخ الرئیس ما بیا کورن ، نظر ) نود چشم بران  
 بین ما است و ما میسر نام الله الحمد ولله احوالات این دعاگوی خالص دنیا  
 و اخوان و اعیان زکاتان ازین دوکت دعای خیران عالیشان در دیار این  
 و اما ان است و احوال ، محبت قریب یوسف برضا یا شایسته الله ما بویا  
 و ما یثا در کمال خوبی است که حالا از قید قسوسان مخرجین ما غنا

نمونه نامه محمد برهان الدین الحسینی الجلیلی

بموجب العلم دوستان در کهنه صبح نوزاد علی العمالی بیخ شش ماه ریکه بر این  
 حدود آزار و حریمت با صفات تربیت و مشغور در محبت قصد اقامه کردیم  
 مکتوبت شما در موصوف و فرزند کرام حسام الدین ( کهنه صبح ) بر این احوال  
 می نویسد التماس توفیر و عا و دار ۲۸ روز مقدمه ۱۳۱۱ شمس کسب علی  
 ( دارالمجاهد ) ساریلو ساریلو غلط کوی برزده هفت آردت و سایر هاله ای را در این روز  
 ۱۳۱۱ شمس کسب علی  
 آن کارگاه نامور که رسید از دیار دوست ، آورد هر زرجان نظر شکایت است  
 در هر خط صفت انو که نود و یازده کهنه ای را بنویزد ، زمانه نوری است  
 در هیچ کس که آن شده و مستقل حرکت دل و جان چه خط صیرت از آن  
 و سیمایه سود و سودا که از غیب مفرغ چون کفر مکنوش دل را نشناسد  
 بر او است و طالب کرم و مشغورنش برهان علی و بخارا در صمیمه ما نمی کند  
 بعد از دوست کس اتحاد من و آن عالیجناب با اتحاد شمس و مولانا میماند  
 در راه عشق مرگه قریب و جدا نیست ، می نیست عیان و دعا میفرستد  
 دل من اساق محمد شایسته حال من هر میان و جدا الکنز و شوق آرایه و خیال  
 حضرت توفیق دورانی دارد و در قفس و سماعی باین که هر صبح و میسر  
 باقی حالک دنیا بار و هم نام است و با هر غنا ز اسیار بحرم و از اسان حال  
 و کوی کوشم بر برزانی و نهی حکایت است ، چشم هم بر طالب کرم شمس نام  
 آنرا که در هر عصر شمس و مولانا ای هست مجبور و محبت هست مرشد و بزرگ

هفت هوشیه اواب خوشنایت و عنایات تا شش ماهی حضرت ابراهیم  
 و مکتوبت اساق غار وقت دوران نوری آن شمس مولانا علی ، صاحب

ای تو با حسن چهره ز نزاری هست  
تو در دلفین تو در دلفین  
بیت چو شعله ام صبح در بهجا  
بیت چو شعله ام صبح در بهجا  
بیت چو شعله ام صبح در بهجا  
بیت چو شعله ام صبح در بهجا

بیت اف زلف چو شبنم در بهجا  
بیت اف زلف چو شبنم در بهجا  
بیت اف زلف چو شبنم در بهجا  
بیت اف زلف چو شبنم در بهجا

بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است

من که سینه درین برنگه نوشا نوش  
من که سینه درین برنگه نوشا نوش  
من که سینه درین برنگه نوشا نوش  
من که سینه درین برنگه نوشا نوش

بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است

بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است  
بیت در اهل خرابی است